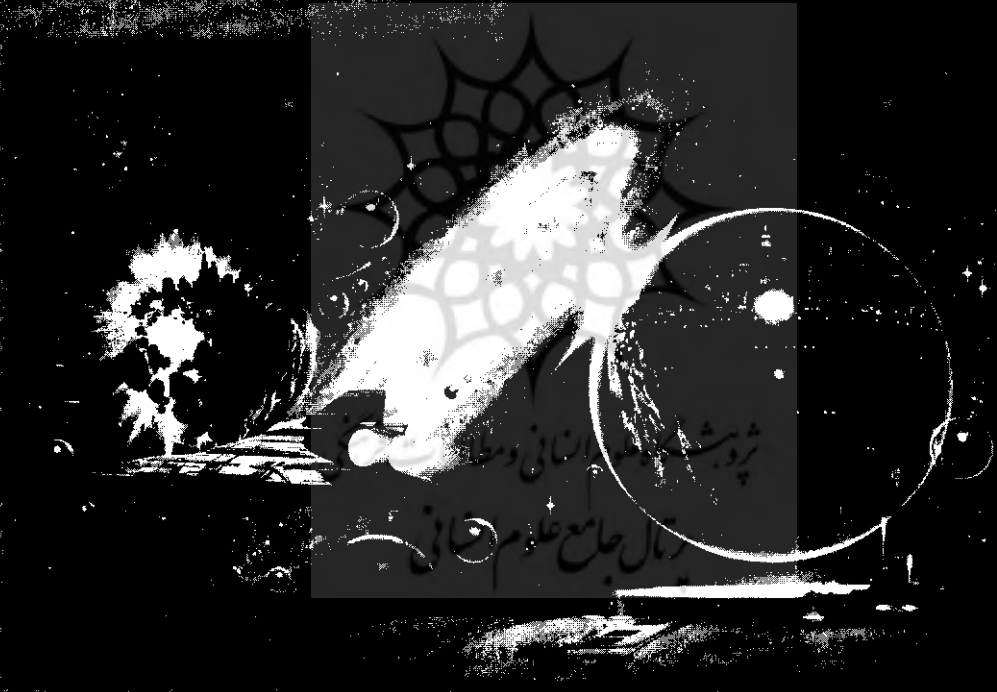


دین و داستان علمی تخیلی



اصلاحات برنامه‌های درسی در اواخر دهه‌ی پنجاه در پی پرتاب اسپوتنیک از سوی روس‌ها آشکار نشد. تا ۱۹۶۰ سکولاریسم، یا حداقل تفسیری لیبرال از بیش‌تر ادیان، یک سنت روشنفکری ظاهراً سلطه‌گرا را در ایالات متحد به وجود آورد. در پی این مسأله و متأثر از الگوی قصه‌های ماجراجویانه‌ی امپریالیستی‌ای که داستان‌های اولیه‌ی ژانر علمی‌تخیلی آن را انتخاب کرده بودند، گمان می‌شد دنیای نوظهور داستان علمی‌تخیلی تصویری از آینده‌ای غیردینی است و در بهترین حالت، دین را مؤدبانه به سخره می‌گیرد: دین اساساً «دیگری»، عقب‌مانده و بدوی معرفی می‌شد و نقش آن در داستان علمی‌تخیلی یا تضعیف می‌شد یا حاکی از تمدن ضعیف نژادهای غریبه بود.

سه پیرنگ در تحول ژانر علمی‌تخیلی غالب بوده است: اختراع باورنکردنی، جنگ در آینده و سفر خیالی. از این سه، عمدتاً سفر خیالی بوده که امکان غور در مسأله‌ی دین و ایمان را داده است. در مجله‌های اولیه، یکی از رایج‌ترین ابزارها برای ایجاد «غرابت»، قرار دادن یک قصه‌ی ماجراجویانه، که در جای خود تقریباً عادی به نظر می‌رسید، در سرزمینی فراموش شده یا کشف‌نشده بود. این ماجراها بارها و بارها با استفاده از ابزاری که قهرمان از طریق آن انتقال پیدا می‌کرد، لحنی اسرارآمیز به خود گرفت و نمایانگر علاقه‌ی روزافزون طبقات متوسط انگلیس‌امریکایی به این بود که دیگر فرهنگ‌های دینی را اشیایی عتیقه بدانند و آن‌ها را اگر دآوری کنند؛ همچنین بیان‌گر محبوبیت فزاینده‌ی عرفان نزد این گروه بود. معنویت‌گرایی، با این‌که اساساً در ظاهر با مسیحیت بیگانه است، در دهه‌ی بیست در کنار ظهور بنیادگرایی احیا شد، اگرچه بیش از همه در میان آنگلیکن‌ها و لیسکوپالین‌ها محبوبیت داشت. بیش‌ترین تأثیرگذاری داستان علمی‌تخیلی در ماجراجویی علمی حس می‌شد: سفر به آرکتوروس با یک جلسه‌ی احضار ارواح آغاز می‌شود.

با این‌که قصه‌های اولیه در ظهور داستان علمی‌تخیلی مهم‌اند، اما اساساً به علم یا تفکر آینده‌گرایانه کاری ندارند. تا ۱۹۴۰، موضوعات تخیلی آن‌قدر رشد داشتند که دو شعبه پیدا کردند و

جاذبه‌ی ایمان و آیین برای ژانر علمی‌تخیلی از دو جهت قابل بررسی است. نخست این‌که در داستان، ماجراجویی علمی احساس عظمت و شگفتی در برابر کیهان و آثار کیهانی را متبلور می‌سازد. آپراهای عظیم ا.ا. داک اسمیت، سفرهای معنوی دیوید لیبندسی، سفر به آرکتوروس* (۱۹۲۰) و آینده‌گرایی آخرت‌شناسانه‌ی آلف استاپلدون از ماجراجویی علمی گرفته شده‌اند. ماجراجویی علمی مؤید تفسیر دینی از دنیا نیست، اما مملو از امور غیرعادی است و میل به امور متعالی را در ژانر علمی‌تخیلی وارد کرده است. این تصور از آینده نمایانگر سرک‌کشیدن به آسمان‌هاست. دوم این‌که، چون داستان علمی‌تخیلی در مجلات عامه‌پسند رشد کرد، به برداشت بسیار مادی‌تر و آیینی‌تری از دین‌گرایی پیدا کرد و دست‌کم در سطح، غالباً بدین‌گونه با دین مواجه شد.

انتشار آثاری درباره‌ی امور روزمره در ایالات متحد در دهه‌ی بیست آغاز شد و بخش زیادی از مطالبی که در این مقاله شرح می‌دهم پیامد این فضای فرهنگی خاص است. بیش‌تر این گزارش‌های سطحی در مورد ایالات متحد در این دوران رویکردی خاص و شمال شرقی دارند و بر اساس نظر آن‌ها، امریکا در آغاز سده‌ی بیستم صورت خردگرایی علمی و سیاسی پیدا می‌کند. با این حال بیش‌تر امریکایی‌ها عمیقاً مذهبی مانده‌اند. از ۱۹۲۶ به بعد، احکام مربوط به پرونده‌های دادگاه‌ها غیردینی‌تر می‌شد و قانون، آموزش دانش و روش علمی را که آرام آرام وارد کتاب‌های قانون محلی می‌شد محدود می‌کرد (این مسأله تا

* Arcturus، چهارمین ستاره‌ی درخشان آسمان و درخشان‌ترین ستاره در صورت فلکی بوتس است که حدود ۳۶ سال نوری با زمین فاصله دارد.

کمپیل قصه‌هایی را که به فانتزی معروف بودند (بدون هیچ افزوده‌ای علمی) وارد رمان ناشناخته کرد. با این‌که داستان علمی تخیلی مکان‌های آن‌دنیایی را انتخاب می‌کند و با سلفینه‌ی فضایی به آن‌جاها می‌رسد، اما استفاده از رقابت ترن‌های (Terrans) علمی با دیگر خدایان ادامه پیدا کرد. سنت ماجراجویی بسیار تخیلی که بر این قصه‌ها تأثیر گذاشته، منوط به عجیب و غریب نشان دادن «دیگری» است؛ که طی آن، «دین» رابه فرهنگی دیگر منتقل می‌کند و آن را تقریباً به شکل کاملاً «بدوی» نشان می‌دهد.

توجه به امور عجیب و غریب باعث توجه به آیین می‌شود. داستان علمی تخیلی مانند مردم‌شناسی و مطالعات دینی در درجه‌ی اول به عمل توجه می‌کند تا ایمان. شاید این توضیح دهد که چرا، همان‌گونه که برایان استیل‌فورد یادآور شده است، نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی اغلب اوقات درباره‌ی مصلوب ساختن نوشته‌اند.^۲ ولی مهم این جاست که چالش میان نهضت اصلاح‌گرایی و کاتولیسیسم به نفی ارتباط آیین و دین، و آیین و معنا متکی است. مدرنیسم که ریشه در همین تقابل دارد، این ارتباط را گسترش داده است؛ داستان علمی تخیلی پر است از قصه‌هایی که در آن‌ها خرافات از استدلال شکست می‌خورند و امور عینی امور غیرعادی را مهار می‌کنند. در قصه‌های بار سوم نوشته‌ی اِدگار رایس باروز، جان کارتر که با اراده‌ای رؤیوار به مریخ عربی جدید می‌رود و با رب‌النوع ایسوس، که به خاطر مادی بودنش مجازی محسوب می‌شود، برخورد می‌کند و او را سرنگون می‌سازد.^۳ حتی در برداشتی نوین از این استعاره از سوی نویسنده‌ای دینی (مورمون) نیز از این مادی‌گرایی استفاده می‌شود تا با آن مقابله شود. در سخنگوی مردگان اثر ارسون اسکات (۱۹۸۶)، به نظر می‌رسد پکونیوهای بیگانه یا «خوکی‌ها» (Piggies)، بسیار عقلانی و علمی‌اند تا این‌که درمی‌یابیم یک مردم‌شناس رابه صلیب کشیده‌اند. در ظاهر به نظر می‌آید این پیرنگ جریان‌ی عادی را دنبال می‌کند و از طریق توضیح و تبیین، خردگرایی انسان را توجیه می‌کند. اما مشخص می‌شود که عرفان بشری با تعابیر آرمان‌گرایی، ایثار و رستگاری به کار بسته شده تا حقیقت علمی پکونیوها را پنهان کند؛ این حقیقت که به

صلیب کشیدن باعث تغییر زیست‌شناختی در زندگی بعدی آن‌ها به شکل یک درخت می‌شود. این خرافات انسانی است که مسخره می‌شود، نه دین. مصلوب کردن‌های ناموفق پیشین انسان در این کتاب به شکل استعاره‌ی ایثار درمی‌آید؛ پیوندهای آیین و ایمان با خردگرایی علمی تقویت می‌شود. این سناریوی خاص به طرق دیگر در داستان علمی تخیلی رواج دارد: اصولاً هر بیگانه‌ی پیشرفته‌ای که دارای اعتقادی دینی است صرفاً واقعیتهای رمزگذاری شده از کار درمی‌آید، به‌گونه‌ای که انسان‌ها آن را درست نمی‌فهمند. هاین‌لاین از این طرفند برای مریخی‌ها در غریبه‌ای در سرزمین عجایب (۱۹۶۰) استفاده می‌کند؛ جو دیت موفت در پانترا (۱۹۸۷) یک اقلیم کامل را براساس همین اصل می‌سازد و ارجاعاتش به آن سیاره به عنوان عاملی که فعالانه پیرنگ را به حرکت درمی‌آورد، غیراستعاری از کار درمی‌آید.^۴

رابطه‌ی دین با نامتمدن‌ها همچنان در عصر طلایی دهه‌های چهل و پنجاه نیز وجود داشت. یکی از تغییرات جدید، استفاده از باور دینی و آیین به عنوان نشانه‌ی ناکامی بود: نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی با این برداشت عمومی از تاریخ به‌عنوان روندی دایره‌ای، دین را نقطه‌ای از این چرخه دیدند که انسان‌ها از طریق آن، اگر از تاریخ و تمدن جدا شوند، مرتب فراموش خواهند شد. قصه‌ی کوتاه آسیمف با نام «شب‌هنگام» (۱۹۴۱) دنیایی رابه کابوس و خرافات فرو می‌برد، در حالی که در یتیمان آسمان^۵ (۱۹۶۳)، اثر هاین‌لاین ساکنان سفینه‌ی فضایی استعمارگر به دین متوسل می‌شوند تا دنیایی غیرقابل فهم را توضیح دهند. داستان‌سرایی پسایهودی سوزی پیوسته از این مضمون انتقام‌گرفته است. سرودی برای لایبویوتس (۱۹۶۰) از والتر م. میلر جونور شاید پیچیده‌ترین نوع از این ژانر فرعی باشد. علم به شکل آیین دینی در امریکای ویران‌شده بازآفرینی می‌شود و این همانا تثبیت شدن عشاء‌رسانی است که بقای علم را تضمین می‌کند. ولی تداعی دین با زوال اندیشه همچنان ادامه می‌یابد. در این اواخر، رمان آن (On) (۲۰۰۱) از آدام رابرتز این استعاره را دوباره به کار می‌گیرد: کل دنیا فراموش کرده است که چرا اکنون روی طبقات عمودی زندگی می‌کند. ساکنان آن که نمی‌توانند حتی مبانی علمی سده‌ی پانزدهم را هم بفهمند، یک توضیح دینی طنزآمیز دست‌وپا

کرده‌اند. در این سنت، دین نه با تکنولوژی - البته جوامع دینی را اغلب ضدتکنولوژی نشان داده‌اند - بلکه با تفکر علمی مخالف است. در نتیجه، دین کم‌تر به صورت یک شیوه‌ی تفکر و بیش‌تر به صورت فقدان تفکر دیده می‌شود. این تعصب در نقشی نمایان شده است که به دین می‌دهند تا در ساختن دنیا ایفا کند.

سودجویی مادی‌گرایانه از داستان علمی‌تخیلی به دین نقشی خاص می‌دهد: از نظر بسیاری از نویسندگان، دین لباس ثابتی است برای نمایش انواع بیگانه‌ها. فرهنگ‌های غیردینی نه تنها پیشرفته تلقی می‌شوند، بلکه معمولاً بدیهی‌انگاشته می‌شوند که همه‌ی فرهنگ‌های پیشرفته سکولاریست باشند. ایداران‌های رمان ایان م. بانک (فلیاها را در نظر بگیرید، ۱۹۸۷) غیرمعمول‌اند چون تکنولوژی پیشرفته را حفظ می‌کنند و درعین حال نظامی دینی را که توصیفی متفاوت از اشکال مادی موجود عرضه کند ارائه نمی‌دهند. از نظر بیش‌تر افراد، یک دین همیشه کافی است. راه ستاره با یک دین برای هر سیاره شاید معروف‌تر از همه باشد، ولی مشکل موردی کماکان وجود دارد. برای مثال، در جهان شیری س. تیر، دین‌های زیادی وجود دارند ولی هر سیاره معمولاً فقط به یک دین تعلق دارد. این حوزه‌ی فانتزی با جمعی از صدها و هزاران خدایش، به نسبت داستان علمی‌تخیلی درک پیشرفته‌تری نشان می‌دهد. استثناهای نادری هم وجود دارد: بارسوم ادگار بارو مسلک‌های زیادی دارد که همگی رو به قبله‌ای چندخدایی دارند (که این شاید بازتاب جذابیت هندوگرایی برای آمریکایی‌ها در اوایل سده‌ی بیستم باشد)؛ یا نوسی‌های رزم‌آموز فضایی (Space Cadet) اثر رابرت هاین‌لاین که دست‌کم دو باور متمایز دارند. ساکنان گیتن در دست چپ تاریکی لوگون (۱۹۶۹) به تعدادی ساختار اسطوره‌ای باور دارند که آن‌ها را اکتار بخاری برای سفیر غریبه، چنلی‌آی، بازگو می‌کنند. بیش‌تر اوقات تصویر دین غریب یا خارجی بسیار گسترده است؛ سوگندواژه‌های تازه‌ای ابداع می‌شود (برای مثال قسم به پرن‌مک کافری) یا صرفاً راهی مسیر «خدایان» می‌شویم. گاه دینی حاشیه‌ای انتخاب می‌شود تا به نکته‌ی خاصی اشاره گردد: کوئیکرها^{۳۳} در چشم هرون (۱۹۸۰) اثر لوگران، ایادی صلح‌گرایان می‌شوند و در پانتئبرای اثر جودیت موفت و قطار لیتکلن (۱۹۹۵) نوشته‌ی مورین مک هیو اجتماع

خاصی را تشکیل می‌دهند. ولی به نظر نمی‌رسد لوگران فهمیده باشد که صلح‌گرایی یک ترفند درازمدت است درحالی‌که کوئیکرهای رمان جودیت موفت در مدت کوتاهی به اجماع می‌رسند که این نامعقول است، و کوئیکرهای مورین مک هیو نمی‌دانند که اساس دین‌شان این باور است که خدا همه جا هست.

یهودیت جایگاه خاصی در این ژانر دارد. گفتمان فرهنگی این مذهب در تلمود تجسم پیدا می‌کند که اندیشمندان یهود را به سوی عقل و خردگرایی علمی سوق می‌دهد. در نتیجه گرایش به تجزیه و تحلیل منطقی به ماده‌ای برای داستان‌های علمی‌تخیلی تبدیل شده است. احمق‌ها (۱۹۵۸) اثر آسیموف از این گرایش سود می‌برد: نژاد قدیمی ریجلی به عاقبت تمدنی که سلاح‌های هسته‌ای را پیش از سفر فضایی ساخته بدبین است، و نام زمین از کتاب گونه‌های متمدن، که معادل خردگرایانه‌ی فهرست سن پتر است، حذف می‌شود. با توجه به این‌که نسبت تعداد نویسندگان داستان‌های علمی‌تخیلی یهودی به کل جمعیت آن‌ها زیاد بوده است، تعجبی ندارد که برخی از داستان‌های علمی‌تخیلی یهودیت را مضمون خود بگیرند. قصه‌های گلچین جک دان در کتاب ستارگان سرگردان (۱۹۷۴) تجسم یهودیانی‌اند که به یهودیت عمل نمی‌کنند و در عین حال سخت به فرهنگ دینی خودشان پای‌بندند.^{۳۴} رابرت سیلوربرگ درباره‌ی دیبوقی^{۳۵} که وارد بدن یک بیگانه می‌شود می‌نویسد، حال آن‌که ویلیام تین این مسئله را بررسی می‌کند که چه کسی و چه چیزی در جهانی چندوجهی یهودی واقعی محسوب می‌شود. اما چون جریان اصلی یهودیت دوشادوش علم حرکت کرده و یهودیت بسیار سنتی دین اقلیتی بیش‌باقی نمانده است، یهودیت موضوع فرعی جالبی برای بیش‌تر نویسندگان بوده است، اما نه موضوعی اصلی. با اسلام که همیشه بیگانگان درباره‌ی آن داستان علمی‌تخیلی نوشته‌اند، آن هم بدون شوخ‌طبعی، فرق دارد. بهترین برخورد جدید با اسلام

۳۳ Quakers، کوئیکرها اعضای انجمن دوستان‌اند که فرقه‌ای است مسیحی که در میانه‌ی سده‌ی هفدهم در انگلستان بنیان نهاده شد و اساس آن نفی مقدسات صوری، عقاید صوری، کنش‌گری و خشونت است.
۳۴ دیبوق یا به انگلیسی، دایبوک (dybbuk)، در یهودیت روح سرگردانی است که وارد بدن زنده‌ای می‌شود و رفتار او را تحت اختیار خود می‌گیرد.

است که در دوران پس از جنگ، میراث آشکار شده‌ی تعصبات دینی اساساً نویسندگان داستان علمی - تخیلی را متقاعد می‌کند که ظن کلی آن‌ها به دین در تمام آشکالش درست بوده است. از نظر بسیاری از نویسندگان، دین اساساً غیر امریکایی است یا دست‌کم در حاشیه‌ی تعریفی قرار می‌گیرد که از یک فرد زمینی می‌شود. نویسندگان غیر امریکایی که برای بازار امریکا کار تولید می‌کنند نیز عموماً همین لحن را بر می‌گزینند، اگرچه نویسنده‌ای بریتانیایی مانند کلارک توانست کاملاً در گستره‌ی یک آیین دینی، نوعی اعجاب علمی تخیلی به وجود آورد: در نه میلیارد نام خدا (۱۹۵۳)، یک رایانه فهرست نام‌های خداوند را کامل می‌کند ولی به هدف جهان که می‌رسد، از کار می‌افتد. آخرت‌شناسی دینی استعاره‌ای می‌شود برای آخرالزمانی که با بمب اتمی گره خورده است. قصه‌ی دیگر کلارک که برگرفته از دین است، ستاره (۱۹۵۵)، افسوسی است برای مردن سیاره‌ای در نواختر*ی که ستاره‌ی بالای بیت‌لحم** را تشکیل داده است، و با این افترا، دین معنای وسیعی پیدا می‌کند. سومین اثر دینی بزرگ او، رمان پایان کودکی (۱۹۵۳)، تکفیر کل دین است که دچار انحراف شده است. در پایان بخش نخست کتاب معلوم می‌شود نجات دهندگان غریبه‌ی ما در سیمای ابلیس رفته‌اند و شاخ و دم هم دارند. در همه‌ی این مثال‌ها، حس شگفتی در داستان علمی تخیلی متفاوت است از حس شگفتی در ایمان دینی و میل آن به کشف شگفتی فهم.

دین را بارها و بارها خطرناک و منحرف‌کننده‌ی انسان‌ها (و غریبه‌ها) از مسیر عقل و روشنگری حقیقی به تصویر کشیده‌اند. رمان کوتاه رابرت هاین‌لاین اگر این ادامه پیدا کند (۱۹۴۰)، اکثریت را تحت کنترل متحجران مذهبی نشان می‌دهد. خیابان‌های اشکلون اثر هری هریسون، که پیش‌تر ذکر آن رفت، باور مبلغ کاتولیک را راستین می‌انگارد اما به تأثیر خرافات بر غریبه‌ای که پیش از این عقلانی فکر می‌کرده و توجه مسیحیت بر

شاید پاشازاده (۲۰۰۱) کار جون کورتنی گریموود باشد. هم گرینوود در افندی (۲۰۰۲) و هم کیم رابینسون در سال‌های برونج و نمک (۲۰۰۲) کوشیده‌اند به‌طور جدی به ساختار بنیادگرایی اسلامی در قالبی اسلامی، و نه صرفاً در مقابل غرب، نگاه کنند. شاید ظهور غیر مترقبه‌ی مبلغان یا کشیشان به‌عنوان قهرمانان محبوب داستان‌های علمی تخیلی ریشه در مردم‌شناسی، رمان ماجراجویانه و همچنین شاید محبوبیت جنبش تبلیغ مذهبی در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم داشته باشد. داستان علمی تخیلی مانند تعبیر نزدیک به آن، یعنی آرمان شهر، تا حدی وابسته به شخصیت‌های بیگانه است. مبلغ در کنار پلیس، روزنامه‌نگار، بازرگان و سرباز به‌عنوان یک غریبه‌ی نوعی در جامعه‌ی بیگانه جای می‌گیرد: شخصیتی که مُجاز است در شرایط دشوار، پرسش‌هایی بپرسد. مبلغان حامل تمدن‌اند و مختارند هم نقش دین در یک فرهنگ و هم معنای آن را به چالش بطلبند. ولی باز هم رایج‌ترین استعاره عبارت است از نقش ویرانگر ایمان مبلغان، اگرچه به شکلی سهوی. در خیابان‌های اشکلون (۱۹۶۵) اثر هری هریسون، تلاش مبلغان برای رساندن پیام رستگاری است اما غریبه‌ها را وادار به گناه می‌کند. درحالی‌که نکته‌ی اصلی این قصه در تصمیم غریبه‌ها برای به‌صلیب کشیدن مبلغان است تا انجیل رستگاری او را بیازمایند، اما پیام زیرین آن گناه، آلودگی ایمانی است که به القای خرافات تکیه می‌کند. کشیش رمان وجدان (A Case of Conscience) (۱۹۵۸) اثر جیمز بلیش ویرانی دنیا را با این سخن توجیه می‌کند که دنیا فقط می‌تواند آفریده‌ی خود شیطان باشد. در کلمه‌ی دیگری برای انسان (۱۹۵۸) نوشته‌ی رابرت پرسلی، ورود یک غریبه به زمین هم مغایر ایمان یک کشیش است و هم او را می‌رهاند. وقتی غریبه، که یک مبلغ پزشکی است، زندگی‌اش را برای درمان سرطان کشیش می‌دهد، او مجبور می‌شود بپذیرد که غریبه نه تنها کشیش است بلکه فرزند خدا هم هست. حتی اگر مبلغ بیگانه هم باشد، وظیفه‌اش در داستان علمی تخیلی همچنان این است که چالش بورزد و به چالش کشیده شود.

استیلفورد می‌گوید همه‌ی موارد بالا مظاهر علاقه‌ی دوران پسا هسته‌ای به آخرت‌شناسی است^۷، حال آن‌که شواهد گویای آن

* نوا، ستاره‌ای است که چند روزی پرنور می‌شود و خیلی زود کم‌فروغ می‌گردد.

** شهری که در کرانه‌ی باختری فلسطین که می‌گویند عیسی (ع) در آن به دنیا آمده است.

یک بخش خاص و هولناک از ماجرای مسیح، انتقاد می‌کند. گسترده‌ترین استفاده از مبلغان را در داستان علمی تخیلی جدید جان بارنز می‌بینیم: هم به صورت مظاهرانه در گناه آغازین (۱۹۸۸) که در آن جهان به حوزه‌های دینی متفاوت تقسیم شده است، و هم در میلیون‌ها در باز که طی آن سفیران دین تبدیل می‌شوند به مبلغان سرمایه‌داری آزاد (مقایسه‌ای منصفانه، با توجه به این‌که مارکسیسم یکی از سه دین در گناه آغازین است). گناه آغازین تأثیر کلیسای کاتولیک را بر هم‌زننده و مخرب تصویر می‌کند. بر روی سیاره‌ای که تئلیشی از سه‌گونه موجود با هم همزیستی دارند، محروم‌ترین افراد کسانی‌اند که از محرومیت جان‌به‌در برده‌اند. پیام تولد دوباره در تئلیشی جدید، برای ساختار جامعه ویرانگر است. اما گویاترین نکته عدم تمایل کلیسا به پذیرفتن مسؤلیت کاری است که انجام داده است. اگر یک مؤمن به این مسأله می‌پرداخت، نتیجه متفاوت بود. در گنجشک (۱۹۹۶) و کودکان خدا (۱۹۹۸) اثر ماری دوریا راسل، تأثیر دین بر دوگونه موجود هوشمند، یکی شکارچی و دیگری شکار، یک اکوسیستم کامل را دگرگون می‌کند ولی در گناه آغازین، مؤلف درباره‌ی این پیامد مردّد است.

چیزی که هنگام بررسی این متن‌ها به شکل یک پیکره‌ی واحد به ذهن خواننده می‌رسد این پیام برجسته است که دین نه تنها خطرناک و گمراه‌کننده است بلکه اراده‌ی موجودات درک‌کننده عموماً آن‌قدر ضعیف است که نمی‌توانند آن را نفی کنند. اما بسیاری از مؤلفان (خواه این را باور داشته باشند یا نداشته باشند) بیانگر این باور شورانگیز بوده‌اند که ما تکنوکرات‌ها باید «دنیوی‌ها» را نجات دهیم. ای. ای. فان فوگت این مرامنامه‌ی شورانگیز را در رمانش اسکن (۱۹۴۰) بیان کرده است. این اندیشه‌ها در اصل مؤید «نظام خودهوشیار» ل. رون هوپارد بود که ابتدا معروف به دایانیکس* بود و بعدها به علم‌شناسی** شهرت یافت (و دولت ایالات متحد آن را دین می‌شناسد). دو مؤلفی که ساده‌لوحی را در انسان طبیعی می‌انگارند عبارت‌اند از ویلیام تین و جیمز تیپتری جونیور که هر دو قصه‌های کوتاه عالی‌ای دارند. تین در آزادی زمین (۱۹۵۳) تمایل ما را به پذیرش هرگونه اسطوره‌ای که به نوعی مقبول باشد به تصویر می‌کشد چون غریبه‌ها با اثبات

ارتباطشان با ما شیوه‌های مختلف ما را بارها و بارها «آزاد» می‌کنند. کمک (۱۹۶۸) اثر تیپتری نشان می‌دهد اگر کلیساهای غربیه‌ی رقیب بخواهند دین ما را عوض کنند، همین نتایج در پی خواهد آمد. انسان‌ها در هیچ‌یک از دو قصه جان سالم به در نمی‌برند.

همه‌ی موارد بالا ماهیتاً رویکردهایی مادی‌گرایانه به دین‌اند. از نظر بیش‌تر مؤلفان، دین نقش‌گراست. ولی دین‌گفتمان قدرت را هم به‌وجود می‌آورد. شاید تأثیرگذارترین و پیشگام‌ترین داستان در این سنت، خدای جهان خُرد (۱۹۴۱) از نئودور استرجن باشد. قهرمان او موفق می‌شود تمدنی خُردجهانی*** را به‌وجود آورد که قدری می‌کند و آزار می‌رساند تا مسائل علمی و سیاسی را حل کند. این قصه هم تجسم این گفته است که ما خداییم و هم مبارزه با اقتدار خداوند است. برخی مؤلفان درباره‌ی باور به خدا صرفاً به‌عنوان قدرتمندی دیگر سخن گفته‌اند؛ مثل اسلونچفسکی که، با صراحتی بیش‌تر از همه، در بلائی مغز (۲۰۰۰) این مسأله را بیان می‌کند. در این جا غریبه‌های فرهنگ‌دار خُردجهانی هماهنگ با میزبان‌شان زندگی می‌کنند: در این جا باید با خداوند بحث کرد نه این‌که کورکورانه از او اطاعت کرد. نویسندگانی چون شیری تپر و دان سیمونز به نوبه‌ی خود به‌طور مستقیم حقوق اقتدار الهی را به چالش طلبیده‌اند. خدایان سرزمین‌ها پز تپر، که در بلند کردن سنگ‌ها (۱۹۹۰) به تصویر درآمده‌اند، در نمایش فرعی (۱۹۹۲) یک انگل از کار درمی‌آیند که نه تقدس بلکه همدردی‌ای می‌آفرینند که به اعمال چنان شکل می‌دهند که از نظر بی‌باوران به این دین، فقط یک همکاری افراطی (حتی از نظر کمونیست‌ها) و نامطلوب (پیرنگی که پیش‌تر در راه ستاره در این سوی بهشت (۱۹۶۷) به کار گرفته شد) به‌نظر می‌رسد. کار سیمونز قابل قبول‌تر است. هایپریون (۱۹۸۹) و سقوط هایپریون (۱۹۹۰) جست‌وجوی خدایی را مطرح می‌کنند که ارزش عبادت را ندارد و انگلی غریبه از کار درمی‌آید. [...] اما مک‌لود تأکید می‌ورزد که هر قدر هم این موجودات خداگونه باشند، هیچ ارتباطی با دین ندارند چون تنها در توانایی‌های انسانی اغراق می‌کنند، چیزی که

* Dianetics

** Scientology

*** Microcosmic

ورنر وینچ آن را «ابرناسان ضعیف» می‌نامد.^۸ برخلاف انتظار، گفتمان این لفظ و لفظ همراه آن یعنی «فردیت»، لحنی آخرت‌شناختی دارند. اکستروپین‌ها (گروهی مذهبی که حضوری قوی بر روی شبکه دارند) شخصاً معتقدند می‌توان در آینده‌ای نزدیک تکنولوژی را در زندگی، سکونت‌گاه، هوش و ژرفای عاطفی بشر اساساً گسترش داد. [...]

همه‌ی نویسندگان هم به دین از موضع مادی‌گرایی خود آگاهانه نگاه نکرده‌اند. جنگ جهانی دوم، انفجار بمب اتمی و پیدایش جریان ضدفرهنگ، حامی‌گفتمانی فلسفی‌تر بود که در آن نه آیین بلکه ایمان مورد توجه قرار گرفت و تعالی جزء قابلیت‌های بشری در نظر گرفته شد. یکی از معروف‌ترین رمان‌های مربوط به تعالی غریبه در سرزمینی غریب (۱۹۶۱) اثر هاین لاین است که در آن یک کودک زمینی نجات‌یافته به نام مایکل والتاین اسمیت دریافته‌های معنوی خانواده‌ی مریخی‌اش را به زمین باز می‌گرداند. با این‌که قصد نویسنده ایجاد شک و تردید بیش‌تر بوده، اما نوشته‌اش کتاب مقدسی شده است برای جریان ضدفرهنگ. تا دهه‌ی هفتاد، با اوج جنبش هیپی و بعدها همراه با جنبش بوم‌دوستی رو به گسترش دهه‌ی هشتاد، نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی مانند جان وارلی تعبیری گسترده‌تر از معنویت ارائه کردند. *تداوم دید* (۱۹۷۸) اثر وارلی که در دهکده‌ی کور و کرها اتفاق می‌افتد که ارتباط در آن‌جا از طریق بسودن انجام می‌گیرد، فهم‌های قبلی از دین به عنوان آیین را با احساس دین و تجربه‌ی حسی درآمیخت. کفر نیز منبع و مضمونی شد برای نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی دهه‌های هفتاد و هشتاد که می‌کوشیدند بر اهمیت معنویت نسبت به آیین تأکید کنند. مطرح شدن جنبش جدید اکولوژی، تأثیرش را بر مفهوم‌سازی دنیای معنوی در داستان علمی تخیلی گذاشت. بهترین نمونه‌های آن عبارات‌اند از رمان‌های ریچارد گرانت [سریند زمان گم‌شده (۱۹۸۵) و *شایعات بهار* (۱۹۷۸)] که کفر را با طبیعتی بیدار شونده ترکیب می‌کنند در حالی که درختان دنیا را در اختیار می‌گیرند تا هم تهدید و هم چالشی برای انسان‌ها باشند. اما چشمگیرترین تأثیر کفر در قلمروی داستان علمی تخیلی فمینیستی بوده است. در دهه‌ی هفتاد موجی از داستان‌های

علمی تخیلی شکل گرفت که الهه‌های مادر فمینیستی‌ای را مطرح می‌کردند که نقش‌شان تضمین قدرت زنان بود (وبرانه‌های ایزس* (۱۹۷۸) اثر ماریون زیمر بر دلی؛ *دروازه‌ی کشور زنان* (۱۹۸۸) اثر شری تیر) یا طبیعت مهربان مانند آن‌چه در سرزمین سرگردانی (۱۹۸۱) نوشته‌ی سالی م. گیرهات می‌بینیم که دنیایی را مطرح می‌کند که در آن جانوران خودخواسته می‌میرند تا غذای دیگران شوند. *بیدارکردن ماه* (۱۹۹۵) اثر الیزابت هند نفی احساسی‌ترین وجوه این متون بود که با استقبال روبه‌رو شد: در اثر هند، طبیعت کریمه و الهه‌ی مادر، یک رب‌النوع طلبکار و ستمکار است. انتخاب قهرمانان از میان دورب‌النوع ستمکار انجام می‌شود.

یکی از پیامدهای این علاقه‌ی روزافزون به معنویت و سنت‌های دینی شرقی، حساسیت روزافزون برای نشان دادن اعمال دینی غریبه بوده است: بهترین نمونه‌ها را می‌توان در مجموعه‌ی بیگانه‌زایی اکتاویا باتلر، *سه‌گانه‌ی آلیوتی*** جیونت جونز و اثر ج. چری دید. این نشان‌گر آن است که ممکن است پیوندی بین توجه زیاد به فرهنگ غریبه و ظهور فمینیسم وجود داشته باشد، ولی هیچ تأثیری بر تنوع تجربه‌ی دینی به‌تصویر درآمده نداشته است. تأثیر واقعی بر مضمون‌های پیشنهادی فان فوگت درباره‌ی ابرناسان یا پسانسان صورت گرفته است. ادراک فراحسی، هوش افزوده و بیداری اخلاقی در داستان علمی تخیلی عناصر بنیادین روند تعالی و فراتر از انسان شدن را تشکیل داده است. *ستاره‌ساز* (۱۹۳۷) نوشته‌ی آلف استیلدون این امکان را دربر دارد که تکامل انسان ممکن است روزی با امور مادی انجام گیرد و از زمان استیلدون به بعد، شماری از مؤلفان این اندیشه را دنبال کرده‌اند. جان کلوت در *آپلسید* (۲۰۰۱) رویکردی دوگانه به مسأله‌ی تعالی را بررسی کرده است.

میل به تعالی، تمسخر انسان نیز هست که دیگر مؤلفان به‌شدت با آن مقابله کرده‌اند. به نظر می‌رسد مجموعه‌ی *داده‌لوس* (۹ - ۱۹۷۶) نوشته‌ی برایان استیلفورد با نفی هرگونه آرمان‌شهر

* الهه‌ی حاصلخیزی مصریان و خواهر و همسر ایزیس.

** آلیوت (Aleut) نام بومیان امریکاست که در جزایر آلیوتی و مناطق ساحلی جنوب غربی آلاسکا زندگی می‌کردند و از نظر فرهنگی و زبانی با اسکیموها ارتباط دارند.

عقلانی، مدعی حفظ تمامیت انسانیت است. دیجیتالی کردن شخصیت‌های انسانی تا مدتی راهکاری مردم‌پسند برای افزایش طول عمر بود ولی ناگزیر بحثی درباره‌ی ماهیت روح و فرد را برانگیخت. به تازگی این بحث در آثار بانکس و مک‌لود نمایان شده است. رمان‌های بانکس درباره‌ی پرورش موجودات و تقسیم کاسینی اثر مک‌لود را می‌توان بحثی درباره‌ی ماهیت شخصیت دانست. رمان‌های ایان م. بانکس بر غریبگی بنیادین تعالی تأکید می‌کنند: دستگاه‌ها هستند که بیش از همه با جامعه‌شان که در حال تعالی هستند فرق دارند، در حالی که مک‌لود با تلخکامی با پیدایش هرگونه شیوه‌ی جایگزین برای ترقی اموری غیر از امور صرفاً فیزیکی مخالفت می‌کند و به نظر می‌رسد در برابر این سخن می‌ایستد که ما باید تکامل بیشتر تری پیدا کنیم. شخصیت‌های او درباره‌ی با تمدن استرجن در ظرف کشت موجودات (خدای جهان خرد) و با تازه‌ترین تجسمش در واقعیت مجازی رویه‌رو می‌شوند. جوویان‌ها در رمان مک‌لود فرزندان آپلودهای انسانی اند ولی انسانیت‌شان پذیرفته می‌شود. انسان‌ها که بر اثر فرآیند دیجیتالی شدن در کانال سنگ نوشته‌ی مک‌لود ساختاری دیگر یافته‌اند، شک می‌کنند که دیگر منحصر به فرد باشند.

در مقابل، بیش‌تر شهروندان با خوشحالی نسخه‌هایی پشتیبان از خودشان را ذخیره می‌کنند تا درگیر ورزشی پرخطر شوند. به همین ترتیب، در یک میلیون در باز اثر جان بارنز تنها برای کسانی افسوس خورده می‌شود که پیش از تکمیل تکنولوژی مرده‌اند. با این‌که امکان ارائه‌ی تاریخچه‌ی روشنی از ظهور و سقوط تفکر دینی در داستان علمی‌تخیلی وجود ندارد، ولی تا دهه‌ی هشتاد شواهد روشنی وجود داشت که نشان می‌داد نویسندگان داستان‌های علمی‌تخیلی مؤید یک نظم سیاسی نوین بوده‌اند: در دهه‌ی هشتاد شاهد بروز تأثیر بنیادگرایی مسیحی بودیم. مهم است که بدانیم عضویت در کلیساهای بنیادگرا پیوسته از دهه‌ی بیست افزایش یافته است ولی دو تحول این امر را در دهه‌ی هشتاد بیش‌تر مطرح کرد.^۹ مورد نخست اعتقاد به وحدت فرقه‌ها بود: تحرک گسترده میان سطوح مختلف امریکاییان همراه با ظهور کلیساهای رادیویی و تلویزیونی چیزی را که مرزهای سفت و

سخت میان متودیسیت‌ها^{۱۰}، تعمیدگرایان [بابتیست‌ها] و پتکوستالیست‌ها^{۱۱} درهم شکست. در دهه‌ی هشتاد کلیساهای در جهت فهم آزاد و مخالف فهم لغوی از کتاب مقدس، و در جهت نگرش‌های آزاد و مخالف نگرش‌های اجتماعی محافظه‌کارانه حرکت کردند. یهودیان و مسلمانان نیز مشتاقانه طبق آموخته‌های لیبرالیستی یا محافظه‌کارانه‌شان دست به همکاری با کلیساهای مسیحی زدند.

عامل دوم، یک‌دست شدن الهیات بنیادگرایی بود. طی بخش اعظم دوران پس از جنگ جهانی، بیش‌تر بنیادگرایان مسیحی معتقد به این باور مشترک پسا‌هزاره‌ای بودند که حضورشان بر روی زمین رنج و محنتی است که باید آن را پشت سر بگذارند. تلاش‌های دینی‌شان باید متوجه بهسازی خود، نه بهسازی دنیا، تحول افراد و نه رهانیدن دنیا می‌شد. اما این مسأله تا دهه‌ی هشتاد ادامه داشت و مبارزان لیبرال بیش از آنچه بسیاری از مسیحیان متعهد می‌خواستند، باعث جدایی دین از سیاست شدند. پیش‌تر، تنوع در آموزه‌ی جدایی دین از سیاست عمدتاً تنوع در فرقه‌های مسیحی را به همراه داشت، اما در این مرحله تلاشی برای تحمیل سکولاریسم بر ملتی مسیحی تلقی می‌شد. حمایت از این تعبیر از ملت مسیحی تحت محاصره، ظهور سیاست هویت و فروپاشی ظاهری اخلاقیات جنسی این ملت را به همراه داشت. از میانه‌ی دهه‌ی هفتاد به بعد، مسیحیان محافظه‌کار علاقه‌ی افزوده‌ای به سیاست پیدا کردند در حالی که سیاست از امور نان و آبی که فکر می‌کردند به آن ارتباطی ندارد، دور می‌شد و به سوی امور بسیار اخلاقی می‌رفت که موضوع اصلی الهیات رستگاری شخصی است. در ۱۹۸۰ وقتی رونالد ریگان بر مبنای برنامه‌ی اجتماعی و اقتصادی محافظه‌کارانه‌ی خود به ریاست جمهوری انتخاب شد، به نظر می‌رسید به آرزوی‌شان رسیده‌اند. هنگامی که ریگان در

* روش‌گرایان یا متودیسیت‌ها شاخه‌ای مسیحیت پروتستانند که از تعالیم اونجلیسنی و آثار جان و چارلز سلی، جورج وایتفیلد و دیگران در اوایل سده‌ی هجدهم بهره گرفته‌اند، و به این خاطر روش‌گرا نامیده می‌شوند که بررسی و عبادت بنیانگذارانشان در **باشگاه مقدس** در دانشگاه آکسفورد (۱۷۲۹) روش‌مند بوده است.

** پتکوستالیست (Pentecostalist) بنیادگرایی پروتستان است که بر وحی مستقیم روح القدس تأکید می‌ورزد.

انتخاب می‌کنند. در این مورد، منطق حاکمیت دینی مصلوب کردن را می‌طلبد؛ قصه برخورد تلخ‌تری با رستگاری دارد. جهنم غیب خداست (۲۰۰۱) نوشته‌ی چیانگ، از همان مجموعه، به همان اندازه تلخ است.^{۱۱} توجه چیانگ به دنیایی که در آن امور معجزه‌وار هر روز اتفاق می‌افتد مستقیماً مفروضات ساده‌ی راست دینی را مبنی بر این‌که معجزه‌ها همیشه چیزهای خوبی‌اند به چالش می‌طلبد؛ عدم حضور فرشتگان پیامد‌هایی وخیم دارد و غیبت خداوند تهدیدی بسیار واقعی به‌شمار می‌آید. در مقابل، کن مک‌لنود موفق می‌شود بریتانیایی مقبول و بسالکانی شده‌ای را به تصویر بکشد که لندن آن، در کنار شهر آزاد نورتونو، پناهگاه بنیادگرایان داوطلب بیوله [یک نام مؤنث یهودی] است. با هر دو شهر همدردی می‌شود: جوردن، پناهنده‌ای از بیوله، خودش در *جاهه‌ی آسمانی* (۱۹۹۹) ایمان می‌آورد.

سرانجام، از آن‌جایی که غالب امریکایی‌ها عموماً مخالف سوسیالیسم‌اند، دین عرصه‌ی اصلی مقابله با بی‌عدالتی است بدون آن‌که این ژانر را آلوده کند. هدف مبلغ رمان در گناه آغازین اثر بارنز این است که دنیای بیگانگان را تحت شرایط بلاد مسیحی و نه شرایط خارجی‌ان، وارد آن سرزمین‌های مسیحی کند؛ اگرچه بارنز امپریالیسم فرهنگی را در این جا تشخیص می‌دهد. شمار اندکی از نویسندگان این ژانر نامتعارف‌اند. ماری دوریا راسل، کاتولیکی که یهودی شده است، گروهی از یسوعیان را به اضافه‌ی یک یهودی سفاردی [یهودی اسپانیایی یا پرتغالی] به سیاره‌ای از گیاه‌خواران خردمند اسیر گوشت‌خواران می‌فرستد و نجات‌دهندگان، خودشان را خدایان آزادی‌بخش معرفی می‌کنند (گنجشک و فرزندان خدا). اُرسون اسکات کارد، که یک مورمون است، در رمان *خلق حاشیه* (۱۹۸۹) مورمون‌گرایی را رستگاری دنیا معرفی می‌کند و جالب‌تر این‌که در *سختگوی مردگان* که حقیقت را به خاطر می‌آورد، یک دین کاملاً جدید، دین سختگویان، را به وجود می‌آورد. جویدیت موفت، که خودش یک کوئیکر نیست (و در واقع اصل و نسبش از یک خانواده‌ی بنیادگرای تعمیم‌گراست)، از ایمان کوئیکری شوهرش استفاده می‌کند که پانترا، نوعی استعمار، را به وجود آورد تا برای نخستین بار کوئیکرها بکشند از پس یک دنیای گانه‌آبی [گانه‌آله‌ی زمین] برآیند و با ساکنان

مجموع نتوانست اخلاقیات مسیحی را که راست دینی دنبال آن بود احیا کند، تعبیری از یک ملت دوپاره را به وجود آورد که هر دو طرف آن جداً احساس خطر می‌کردند. تعجبی ندارد که بیش‌تر نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی با فردگرایی لیبرال همراه شدند. در حالی که اگر چنین شود اثر هاین‌لاین پیش از دهه‌ی شصت کاملاً تنها مانده بود، دهه‌های هشتاد و نود شاهد طیف گسترده‌ای از داستان‌های علمی تخیلی بود که با ظهور بنیادگرایی مخالف بودند. این‌کار با طیفی از رویکردهای متفاوت همراه بود: از نظر بسیاری، مبارزه‌ی رودرو با مسیحیت که دیگر نمایانگر سنت‌ها بود، ضرورت پیدا کرد. کفرگرایی تقویت شد چون راست دینی داستان تخیلی را ذاتاً کفرآمیز دانست (نخستین تجلی این مخالفت حمله به *تابغهی اوز* بود؛ تازه‌ترین آن‌ها حمله به *بافی خون‌آشام قاتل و هری پاتر* است). شماری از نویسندگان با رمان و قصه‌ی کوتاه و اکشن نشان دادند که در آن‌ها، کفر مسیحیت سرکوبگر را شکست می‌داد، یا امریکایی را تصویر کردند که در آن جادوگری آن‌قدر جدی گرفته می‌شد که مورد تعقیب قرار گیرد. دیگر نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی صرفاً دنیایی را تصویر کردند که راست دینی آن را اداره می‌کرد: سوزت هیدن در *زبان بومی* (۱۹۸۴) به تجربه‌ی زنان در امریکای بنیادگرا توجه نشان داد؛ *ساختن بیت المقدس* (۱۹۹۴) از جان ویتبورن تلاشی است جدی برای تصویر کردن دنیایی که در آن اصلاحات دینی با شکست روبه‌رو می‌شود؛ حال آن‌که دیوید وبر در *به خاطر ترس از ملکه* (۱۹۹۳) به شکلی قابل قبول مستعمره‌ای را تصویر می‌کند که بنیادگرایان امریکایی ساکن آن‌اند. انتخاب رئیس‌جمهور کلیتون کمی لیبرال‌ها را راحت کرد (اگرچه در سرزمین زمستان (۱۹۹۷) اثر ریچارد گرانت، قصه‌ی مادر کافری که مورد حمله‌ی اجتماعش قرار می‌گیرد، این نکته را می‌رساند که بیش‌تر نبردهای محلی، در مناطقی اتفاق افتاده‌اند که راست دینی در سیاست غالب بوده است). ولی این روایت‌ها نمی‌خواهند بنیادگرایی را براساس خود آن بفهمند. دو نویسنده‌ی برجسته که کوشیدند درون راست دینی کنکاش کنند عبارت‌اند از تری بیسون و تد چیانگ. بیسون در *صلیب زمخت قدیمی* (۲۰۰۱) آینده‌ای نزدیک را تصویر می‌کند که در آن بر مبنای آزادی عمل دین، مجرمان مرگ خودشان را

غیرکوئیگر به گونه‌ای مذاکره کنند که عدالت را برای همه در پی داشته باشد. در ژانری که مبتنی بر تجربه‌های اندیشیده است، طبیعی است که گفتمان دینی مطرح شود. در ژانری که به دنیاسازی اختصاص دارد، ثابت شده است تشخیص اهمیت ایمان در بحران‌آمیز کردن متن داستانی علمی تخیلی «تمام‌عیار» مهم است.



◀ پی‌نوشت‌ها:

۱. Episcopalians: اپسکوپالین‌ها به اداره‌ی گروهی کلیسای پروتستان از سوی جمعی از اسقف‌ها و نه یک نفر اعتقاد دارند.
 2. Brian Stableford, "Religion", in John Clute and Peter Nicholls (eds.), *The Encyclopedia of Science Fiction* (London: Orbit, 1993), p. 1002.
 3. Edgar Rice Burroughs, *The Gods of Mars* (Chicago: McClurg, 1918).
 4. Brian Attebery, *Strategies of Fantasy* (Bloomington: Indiana University Press, 1992), p. 73.
 ۵. این تلفیقی از دو رمان کوتاه به نام‌های «جهان» و «شعور» است که هر دو ابتدا در ۱۹۴۱ چاپ شدند.
 6. Jack Dann (ed.), *Wandering Stars: An Anthology of Jewish Fantasy and Science Fiction* (New York: Harper and Row, 1974).
 7. Stableford, "Religion", in Clute and Nicholls, *Encyclopedia*, pp. 1001 - 2.
 8. Vernor Vinge, "What is the Singularity?", at: <http://www.ugcs.caltech.edu/phonenix/vingesing.html>, 1993.
 9. Roger Finke and Rodney Starke, *The Churching of America* (New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1992), p. 149.
۱۰. رک:
- Joel A. Carpenter, *Revive Us Again* (New York: Oxford University Press, 1997).
11. P.N. Hayden (ed.), *Starlight Three* (New York: tor, 2001).